



تأثیر اخلاق در بینش‌ها با تکیه بر اندیشه تفسیری آیت الله جوادی آملی

قاسم سبحانی فخر*

چکیده

از منظر دین، سعادت انسان معلول بینش‌ها و باورهای درست و اخلاق و رفتار برخاسته از فطرت و مطابق با خواست شریعت است. همان‌گونه که اخلاق و رفتار آدمیان پیامد نوع بینش‌ها و باورهای آنان است، بر بینش‌ها و باورهای آنان نیز اثرگذار است؛ رفتار یک انسان به تدریج موجب پیدایش صفات و ملکاتی مثبت یا منفی می‌گردد. صفات و ملکات منفی، بینشی متناسب با خود پدید می‌آورد که گاهی به انکار حقیقتِ روشن می‌انجامد. صفات و ملکات مثبت، موجب تثبیت و تقویت بینش‌های فطری و عقلی و سبب تابش نور معرفت و حکمت بر دل می‌گردد. ریشه اخلاق و رفتار منفی، حب دنیا، و ریشه اخلاق و رفتار مثبت، دوری از حب دنیا است. این حقیقتی است که قرآن و سنت، برآن تصریح کرده‌اند و موجب پیدایی قالبی خاص برای اندیشه عالمان مسلمان، به‌ویژه حکیمان و عارفان در باب معرفت‌شناسی شده است. مقاله حاضر با تکیه بر اندیشه آیت الله جوادی آملی این حقیقت قرآنی را توضیح می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، ملکات نفسانی، حب دنیا، فطرت، بینش و گرایش.

مقدمه

از منظر قرآن کریم، پایه و زیربنای سعادت افراد بشر در دنیا و آخرت، بینش‌ها و گرایش‌های درست و نیز اخلاق و رفتار برآمده از این بینش‌ها و گرایش‌ها و هماهنگی با آنها است. مطابق آموزه‌های دین، پیدایی این نوع بینش‌ها و گرایش‌ها و اخلاق هماهنگ با آنها به علل و اسباب نیاز ندارد، بلکه اصول کلی آنها در سرشت و ساختمان وجودی آدمیان موجود است. از این رو، در مقام بررسی علل و اسباب ایمان به خدا و معاد، و نیک بودن بعضی صفات اخلاقی و ناپسندی بعضی دیگر، سراغ گرفتن از اسباب روانی، اندیشه‌ای خطا و تلاشی بیهوده است.

نیز مطابق آموزه‌های روشن کتاب (سوره بقره، آیه ۱۳۰؛ سوره ملک، آیه ۱۰) و سنت، خداوند عقل را در انسان قرار داد تا با درک واقعیات جهان هستی و پیمودن راه درست به سعادت دو جهان نائل آید. این دو ویژگی (فطرت و عقل) وقتی به فعلیت برسد، انسان را در آفرینش ممتاز ساخته و او را آیینۀ اسما و صفات الهی می‌کند.

از سوی دیگر، حیات حیوانی در انسان، او را با دیگر حیوانات، در غرایز مشترک ساخته است. به عبارت دیگر حیات در زمین، موجب شده است که خداوند انسان را به گونه‌ای بیافریند که مانند دیگر حیوانات از غرایز برخوردار باشد. این غرایز اگر در مسیر درست و تحت تدبیر عقل اداره نشود، از فعلیت یافتن و شکوفا شدن آن دو ویژگی ممانعت می‌کند.

فرستادگان خدا آمدند تا با تعلیم و تربیت خود، فطرت را شکوفا و عقل را به فعلیت برسانند «لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ... وَ يَتَّبِعُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۳) و غرایز را در مسیر صحیح هدایت نمایند و به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی، محتوای دعوت انبیا و شریعت آنان، تفصیل آن است که دست آفرینش در نهاد انسان به طور مجمل قرار داده است (المیزان، ج ۲، ص ۱۱۲) و به تعبیر حضرت استاد، سعی و تلاش انبیا بر این است که قوای ادراکی انسان را تقویت کنند و دفینه‌های فطری عقلانی را شکوفا ساخته، او را با فرشتگان محشور کنند. (تسنیم، ج ۵، ص ۲۱۳)

طرح مسئله

پس از آمدن فرستادگان خدا، آدمیان در درک و فهم حقایق جهان هستی، یعنی در درک و شناخت و اعتقاد به مبدأ و معاد و راهی که بشر را به آنها می‌رساند، و التزام به پیامدهای آن یکسان نیستند. علل و اسباب این ناهمسانی چیست؟ چرا برخی دارای درجات و مراتب عالی از اعتقاد و لوازمش و برخی متوسط و برخی پایین قرار می‌گیرند و برخی به کلی آن را از دست می‌دهند؟

مقاله حاضر یکی از مهم‌ترین علل این تفاوت را از دیدگاه قرآن کریم با تکیه بر آرای آیت الله جوادی آملی توضیح می‌دهد.

از منظر قرآن کریم، بزرگ‌ترین عامل اثرگذار بر بینش‌ها و گرایش‌ها و باورها و معرفت‌ها، چه مثبت و چه منفی، اخلاق و رفتار آدمیان است. ریشه‌گریز از حقایق و حیانی مطابق فطرت و عقل و منشأ انکارها و تردیدها و التزام به لوازم آن، چیزی جز کبر، حسد، بخل، هواپرستی و دنیادوستی نیست. اعمال و رفتار ناشایست و ستمگرانه و ضد خدایی و ضد بشری و سودجویانه انسان‌ها جلوه‌های کبر، حسد، بخل، حرص، جبن، هواپرستی و دنیادوستی آنان است. نیز ریشه‌روی آوردن به حقایق و حیانی و عقلانی و تقویت آنها و وارد گشتن در جرگه اهل یقین و دریافت فیض و رحمت خاص حق، اخلاق و رفتار مطابق با خواست فطرت و شریعت است. این، حقیقتی است که در سراسر قرآن کریم و گفتار معصومین علیهم‌السلام آشکار است. وجود آیات فراوان در این باره، درهایی را بر روی عالمان و محققان گشوده و معارف ارزنده‌ای را در انسان‌شناسی و خداشناسی پدید آورده و سرمایه‌ای بی پایان برای اهل حکمت و عرفان فراهم آورده است. مروری گذرا به کلام خدا گویای این است که سخت‌دلی، کژبینی، خودفراموشی، کوردلی و در یک جمله بینش نادرست نسبت به جهان و انسان، پیامد اخلاق و صفات روحی است که اغلب با تکرار رفتار پدید آمده‌اند. در مقابل، هدایت ویژه، علم و حکمت، ایمان و یقین و در یک جمله بینش درست نسبت به جهان و انسان، پیامد اخلاق و مراقبت در اعمال است که به تدریج پدید می‌آید.

سیر نزولی

نفس و روح انسان همیشه در سیر است و هیچ‌گاه متوقف نمی‌شود؛ خواه صعودی و خواه نزولی. اگر سیرش به سمت فرشته شدن، یعنی فعلیت دادن به قوه عاقله و شکوفا کردن استعدادهای فطری باشد، سیرش صعودی و اگر به سمت بهیمنیت و رکود قوه عاقله باشد، سیرش نزولی است. به بیان صدرالمتألهین در تفسیر آیه ﴿وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً﴾ (سوره مائده، آیه ۱۳)، روح هر آدمی در ابتدای تکوین، شبیه آینه است که شایسته تجلی اشیا در آن است که با تکرار اعمال و افعال یا به فعلیت و کمال می‌رسد یا به بطلان و زوال می‌انجامد. این نفس اگر در مسیر سلوک علمی و ریاضات دینی و تکالیف شرعی قرار گیرد، عقل بالفعل می‌گردد و مانند آینه‌ای می‌شود که موجودات آن‌گونه که هستند، در آن نقش می‌بندند؛ ولی اگر در طریق مستقیم قرار نگیرد و به ریاضت و تصفیه و تطهیر باطن نپردازد و راه اهل دنیا را در پیش گیرد و آلوده به شهوات و متنجس به رجس فسوق و سیئات گردد، قوه منور شدن به نور علوم و معارف و قوه تجلی حقایق را از دست می‌دهد. نفس در این هنگام، بالفعل بهیمنه و شیطان می‌شود با اینکه قوه فرشته شدن را داشت. (سرارالآیات، ص ۱۰) به بیان حضرت استاد جوادی آملی، انسان اگر از رهنمود پیامبران اطاعت نکند و با سوء استفاده از اختیار و آزادی خداداد، راه تمرد و طغیان در پیش گیرد، قوس نزولی را شروع کرده است؛ در ابتدای راه در حد حیوان است: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾ (سوره اعراف، آیه ۱۷۹). در اواسط راه از حیوان هم پست‌تر می‌شود ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾، و در اواخر راه به حد سنگ و جماد می‌رسد: ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ﴾ (سوره بقره، آیه ۷۴). در نهایت نیز از سنگ سخت‌تر و جامدتر می‌شود: ﴿أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾. (تسنیم، ج ۵، ص ۲۱۲). به سبب کثرت عصیان و تراکم نقض میثاق‌ها و نکث پیمان‌ها، سختی و قساوت همه دل او را فرامی‌گیرد و بر دل او مهر و قفل می‌زند و در نهایت، چنین قلبی نه از درون نسبت به خیر جوششی دارد تا برکت از آن برخیزد و نه از بیرون سخنی در آن نفوذ می‌کند، تا برکتی را بپذیرد. (تسنیم، ج ۵، ص ۲۱۹)

سرگردانی، کژبینی و کوردلی

سرگردانی، کژبینی، کوردی، بیماردلی و مفاهیمی از این دست که از بینش ضد الهی حکایت دارند، مفاهیمی است که آدمیان در سیر نزولی به آنها توصیف می‌شوند. حقیقت، یعنی «خدا آشکار است»: ﴿أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (سوره ابراهیم، آیه ۱۰) آیات تکوینی و تشریحی او نیز روشن است: ﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعَدَ اللَّهُ وَءَابِئِهِ يُمُونُونَ﴾ (سوره جائیه، آیه ۶) پس به کدام سخن بعد از خدا و آیاتش ایمان می‌آورند؟! نیز خداوند، وحی و رسالت را از هرگونه شک و دو دلی مبرا می‌داند و درباره حق بودن وحی و رسالت می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ (سوره بقره، آیه ۲) و می‌فرماید: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾. (سوره مائده، آیه ۱۵) درباره حق بودن قیامت نیز می‌فرماید: ﴿لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾. (سوره نساء، آیه ۸۷) اما گروهی این حقیقت نمایان را نمی‌بینند. ندیدن این حقیقت، سبب ضعف یا نبود قوای ادراکی در تن نیست؛ بلکه اخلاق و کردار آنان، چشم حق‌بین را از آنان گرفته، چشم دلشان را کژبین و کور می‌کند و بینش آنها را تغییر می‌دهد. به بیان حضرت استاد، انسانی که مشمول قهر الهی قرار گیرد، قلب او که مرکز ادراکها است، نسبت به حق بسته می‌شود. آنگاه با اینکه چشم ظاهریش بینا است، دلی که در نهان و نهاد او است کور می‌شود: ﴿فَأَنهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾. (سوره حج، آیه ۴۶) آنگاه که در قلب بسته شد، نه عقاید باطل و صفات رذیله از آن بیرون می‌رود و نه عقاید حق و صفات نیکو در آن می‌نشینند؛ همان‌گونه که ظرف سر بسته و سر به مهر، نه گِل و لای را دفع می‌کند و نه آب زلال را جذب. (تسنیم، ج ۲، ص ۲۲۸)

خدا درک خوبی‌ها و بدی‌های نفس را به او الهام کرد: ﴿فَالهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾. (سوره شمس، آیه ۸) او را به راه خیر و شر (تکویناً) هدایت نمود: ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾. (سوره بلد، آیه ۱۰) شریعت هم بر آن تأکید و مصادیق آن را مشخص کرده است. چنین نفسی که خوبی‌ها و بدی‌ها را می‌شناسد و راه خیر و شر را تمییز می‌دهد، هنگام بروز هر نوع

گناه، چون آن را زشت و ناخوشایند می‌بیند، ناخرسند می‌گردد و احساس انزجار می‌کند و در نتیجه عمل غیر اخلاقی با سهولت انجام نمی‌گیرد. در پی تکرار گناه و رفتار خلاف فطرت، به تدریج خُلق و ملکه عوض می‌شود و ویژگی الهام‌بخشی را از نفس می‌گیرد و در نفس و جان آدمی بینش و گرایش نو جایگزین می‌گردد. انسان در این هنگام، از منظر قرآن، سخت دل، کژبین، کر، کور، گنگ و خودفراموش است.

چگونگی پیدایی بینش‌ها

چرا و چگونه از انسان رفتار ناخوشایند و برخلاف گرایش فطری سر می‌زند؟ به عبارت دیگر انسان چگونه برخلاف فطرت و عقل عمل می‌کند و به این عمل تداوم می‌بخشد تا خُلقی جدید در او پدید می‌آید و به آنجا می‌انجامد که در تشخیص خیر و شر و زشت و زیبا سرگردان می‌گردد و در نهایت آنها را جابجا می‌بیند؟ سیر طبیعی این تأثیر و تأثر و پیدایی این بینش چگونه است و چرا به خدا نسبت داده شده است؟

پاسخ اجمالی این است که شیاطین جن و انس، دنیادوستی را که جلوه‌های گوناگون دارد، در چشم فرزندان آدم، می‌آریند و بنی آدم را برای رسیدن به آن، به رقابت نفس‌گیر و می‌دارند و این میدان رقابت موجب پیدایش رذایل اخلاقی، چون بخل، حسد، کبر و غیره می‌گردد و رفته‌رفته صفات و ملکات مستحکم می‌گردد و بینش و گرایش ضد عقل و فطرت محقق می‌شود. شرح این مختصر چنین است:

دنيا و آخرت دو خانه انسانند؛ دنیا خانه موقت و آخرت خانه دائمی. خداوند دنیا را مقدمه و ابزار رسیدن به آخرت و آخرت را ذی المقدمه و مقصد قرار داده است. از این رو، دل بستن به هر دو ممکن نیست. به دیگر عبارت، دل بستن به دنیا یعنی مستقل دانستن آن، در حالی که مستقل نیست، نظیر توجه به خود آئینه به جای توجه به صورت در آئینه. توجه به آئینه و لذت بردن از دیدن شکل و صفا و حجم آئینه با دیدن صورت و لذت بردن از زیبایی آن صورت، هرگز قابل جمع نیست: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ﴾ خدا دو قلب در درون يك انسان نهاده است. (سوره احزاب، آیه ۴) به

عقیده مفسران، این جمله کنایه است از این است که ممکن نیست کسی بین دو اعتقاد متنافی و دو رأی متناقض جمع کند. (المیزان، ج ۱۶، ص ۲۷۴)

دنیادوستی

با توجه به آنچه بیان شد، جمع حُبّ دنیا با حُبّ آخرت ممکن نیست. حُبّ دنیا با خداخواهی و آخرت‌جویی ناسازگار و ریشه صفات ناپسند و ردائیل اخلاقی و رفتارهای نادرست است. در آیات فراوانی از قرآن کریم، دنیادوستی در برابر خداخواهی و آخرت‌جویی قرار گرفته، عامل رهاکردن آخرت (سوره انسان، آیه ۲۷) جبهه‌گیری در مقابل دعوت پیامبران، ریشه انکار معاد و حساب و کتاب (سوره قیامت، آیات ۲۰ و ۲۱) و سبب اصلی گرفتاری به خشم خدا و عذاب بی‌پایان دوزخ است (سوره نحل، آیه ۱۰۷). اوصیاء و مفسران واقعی وحی نیز دنیادوستی را رأس هر گناه و ناهنجاری خوانده‌اند: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا.» (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۰) اندیشمندان و عالمان ربّانی نیز با الهام از متون دینی و با کشف و شهود حاصل از ریاضات نفسانی، به این باور رسیده‌اند که همه اسباب و موجبات اخلاق و رفتار ناموزون و ناسازگار با کمال انسانی به دنیادوستی برمی‌گردد. صدرالمتألهین در این باره می‌گوید: «فطلب الآخرة أصل كل سعادة و حب الدنيا رأس كل خطيئة و لیکن هذا عندك أصلا جامعا في حكمة كل مأمور به أو منهي عنه في الشريعة الإلهية على لسان التراجمه عليهم السلام.» یعنی «طلب آخرت اصل هر سعادت و دوستی دنیا رأس هر نادرستی است. این یک اصل کلی نزد تو باشد در اثبات حکمت و فلسفه هر عملی که در شریعت الهی و بر زبان مترجمان وحی، بدان امر یا از آن نهی شده است.» (شواهد الربوبیه، ص ۳۶۸)

مقصود جناب صدرا این است که هر عملی که صاحب شریعت، آدمیان را بدان مکلف نموده است، برای نیل به آخرت است و هر عملی که مکلفین را از آن نهی کرده، از آن رواست که آن عمل آنها را به دنیا سرگرم می‌کند.

نیز به نظر این حکیم، سبب عذاب قبر و برزخ مردگان، ملکاتی است که در دنیا با آنها است، بدون اینکه بفهمند. به باور او مار بزرگ سمّی که میت در قبر و برزخ گرفتارش می‌شود، بیرون از ذات او نیست، بلکه پیش از مرگ نیز با او بوده است؛ جز اینکه به سبب سرگرمی به شهوات، آن را احساس نمی‌کرده است. پس از مرگ و کنار رفتن پرده‌ها، به تعداد رذائل اخلاقی و ملکات مذموم و شهوات نسبت به متاع دنیا، احساس درد و رنج می‌کند. در ادامه می‌گوید: «أصل هذا التین حب الدنيا ویتشعب عنه رؤوس بعدد ما یتشعب الملكات عن حب الدنيا من الحسد و الحقد و البغض و النفاق و المکر و الخداع و الکبر و الریاء و غیر ذلك من الأخلاق الذميمة.» یعنی: اصل و ریشه وجود این مار بزرگ سمّی، دنیادوستی است. این مار دارای سرهایی است به تعداد ملکاتی که از دنیادوستی پدید می‌آید؛ مانند حسد، کینه، بغض، نفاق، مکر، خدعه، کبر، ریا و دیگر اخلاق ناپسند. (مفاتیح الغیب، ص ۹۱) به عقیده صدرا، آدمیان در این دنیا به جلوه‌های دنیا، یعنی حبّ اهل، فرزند، وطن، مال، شهوت، حرص و آرزوهای طولانی و غیره گرفتارند و قرآن، جبل متین الهی است که برای نجات آنها به این عالم اسفل آمده است. (مفاتیح الغیب، ص ۴۰۹)

حضرت استاد، جوادی آملی نیز این نکته را با تمام وجود دریافته‌اند که دنیادوستی و پیوستگی روحی با عالم طبیعت، ریشه رذائل و یگانه مانع سیر صعودی به نشئه تجرّد و نیل به حیات انسانی الهی است. به نظر ایشان، گرایش به دنیا، وابستگی به طبیعت و دل بستگی به لذایذ و هراس از محرومیت‌های شهوانی و مانند آن مانع عزم عقل عملی است (تسنیم، ج ۷، ص ۵۰۸) و تنها چیزی که انسان را به خدا نزدیک می‌کند، نزاهت از طبیعت و دنیا است؛ زیرا انسان متعلق به دنیا، به خدا نخواهد رسید. و هر چه انسان را از خدا بازمی‌دارد، دنیای او است؛ خواه مال، خواه مقام و خواه حب نفس باشد. (حکمت عبادات، ص ۸۷)

بی‌تردید دانشمندان اهل کتاب عصر نزول قرآن، به‌ویژه یهود، به جهت عدم پذیرش دعوت پیامبر خاتم النبیین در گمراهی نسل خود تا پایان دنیا سهیمند و به این جهت خدا

آنان را مشمول لعن خود، فرشتگان و همه آدمیان کرده است. سبب این موضع‌گیری، چیزی جز دنیادوستی آنان نیست. به بیان حضرت استاد: «عالمان اهل کتاب با آنکه هم تورات پژوه و انجیل‌شناس بودند و هم قرآن و حقانیت آن را به‌خوبی می‌شناختند: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ﴾ (سوره بقره، آیه ۸۹) و هم رسول گرامی را کاملاً می‌شناختند: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾ (سوره بقره، آیه ۱۴۶)، در عین حال برای مطامع دنیوی و حفظ موقعیت‌های اعتباری دنیا، نه‌تنها خود گمراه شدند و به حق ایمان نیاوردند، بلکه با تحریف و کتمان آن، دیگران را نیز به بیراهه و گمراهی کشاندند.» (تسنیم، ج ۴، ص ۹۴)

اما حبّ دنیا چیست؟ برای آشنایان با کتاب و سنت، معنای حب دنیا و دنیادوستی روشن است؛ گرچه مرز و مراتب آن برای واصلان به مقامات و جویندگان مقامات، گاهی مشتبه می‌گردد. نگاه به دنیا دو گونه است: غایت‌انگارانه و ابزار. در نگاه اول، رسیدن به دنیا و جلوه‌های آن هدف است و در نگاه دوم، دنیا و جلوه‌های آن، ابزار رسیدن به کمال و سعادت است. در نگاه اول محور خود و منافع خود است و در نگاه دوم، محور خدا است. در نگاه اول دنیا خانه و وطن و زینت‌های آن ابزار سرگرمی و اشتغال دل، و در نگاه دوم دنیا مهمانسرا و آزمایشگاه و زینت‌های آن ابزار آزمایش است. در نگاه اول دنیا آسایشگاه و در نگاه دوم دنیا مزرعه آخرت است. معنای دنیادوستی، نگاه اول به دنیا است. پیامدهای این نگاه، اخلاق رذیله و رفتار متناسب با آن است که اگر درمان نگردد، موجب سخت‌دلی سرگردانی، کژبینی و کوردلی می‌شود. اکنون باید پرسید: سبب پدید آمدن این نوع نگاه چیست؟ چرا برخی نگاه اول و برخی نگاه دوم (با حفظ مراتب) را برمی‌گزینند؟ قرآن و سنت، به‌ویژه نهج البلاغه، به این پرسش پاسخ داده‌اند. گرایش به دنیا و علاقه به آن در آفرینش ریشه دارد و این علاقه نه تنها ناروا نیست، بلکه برای ادامه حیات بشر چه برای پیمودن مسیر تکامل و صعود و چه برای پیمودن مسیر سقوط ضروری است؛ لکن شیاطین انس و جنّ دنیا و مظاهر آن را تزئین می‌کنند تا در منظر آدمی زیبا جلوه کند: «وَلَكِنَّهُمْ حَلِيَّتِ الدُّنْيَا فِي

أَعْيَنِهِمْ وَرَأَفَهُمْ زَبْرُجْهَآ» (نهج البلاغه، خ ۱۶) وقتی چنین شد، نفس اماره به هرآنچه مقدمه آن است، فرمان می‌دهد. رفته‌رفته حال به ملکه مبدل می‌گردد و ملکات پدید می‌آید و زیبا دیدن جلوه‌های دنیا، صفت ثابت نفس و روح انسان می‌شود و گناه و رفتار خلاف فطرت و شریعت، که در واقع غبار روح و جان آدمی و حجاب مستور میان دل و آیات حق است، (سوره اسراء، آیه ۴۵) رنگ و بویی دیگر به خود می‌گیرد و تا آنجا تداوم می‌یابد که آیات حق را نمی‌بیند. به تعبیر حضرت استاد: شیاطین جنّ و انس، از بیرون، انسان را وسوسه می‌کنند و نفس مسوّله (فریبکار تزئین‌گر) از درون وی را می‌فریبد. عوامل بیرونی به کمک عوامل درونی انسان را می‌فریبند؛ زیرا دشمن بیرونی تا قوای درونی نفس را مسخّر خود نسازد، هرگز در انسان مؤثر نخواهد بود. شیطان با استفاده از دستگاه ادراکی (خیال و واهمه) وسوسه می‌کند و با ایجاد علاقه، انسان را می‌فریبد و انسان، نخست با هراس تن به گناه می‌دهد؛ اما به تدریج به گناه عادت کرده، برای او ملکه می‌شود و نفس مسوّله نیز «اماره به سوء» را «اماره به حُسن» معرفی می‌کند. براین اساس، تا عقل به اسارت نفس در نیاید، انسان به گناه رو نمی‌کند؛ زیرا عقل گناه را ناپسند می‌داند و با نفس که او را به گناه فرامی‌خواند، همواره در ستیز است. از این رو، نخست نفس مسوّله گناه را که چهره‌ای زشت دارد، زیبا جلوه می‌دهد، آنگاه بر عقل فرمان می‌راند. برادران یوسف پس از آنکه به تسویل نفس مبتلا شدند، یوسف را به چاه انداختند: ﴿بَل سَوَّلَتْ لَكُم أَنفُسُكُمْ أَمْرًا﴾ (سوره یوسف، آیه ۱۸) و سامری نیز گرفتار تسویل نفس شد و مردم را به پرستش گوساله فراخواند: ﴿وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي﴾. (سوره طه، آیه ۹۶) شیطان برای فریب انسان، زشتی‌ها را در پوشش پرده‌ای زیبا قرار می‌دهد: ﴿وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید، تضرّع نکردند؟ دل‌هایشان سخت شده، و شیطان آنچه را انجام می‌دادند، بر ایشان آراسته است. (سوره انعام، آیه ۴۳) ﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ قَرَءَهُ حَسَنًا﴾. (سوره فاطر، آیه ۸) فکر و فهم انسان، اگر به دام نفس تسویل‌گر او گرفتار آید، فاسد می‌شود و قدرت تشخیص زشت و زیبا را از دست می‌دهد. (تسنیم، ج ۱۳، ص ۵۳۰) به تعبیر دیگر ایشان:

اولین کار شیطان، این است که با غبار دنیادوستی، آن چشم نهاده‌ی الهی را نابینا می‌کند. او نخست، انسان را «أَحْوَل»، بعد «أَعْوَر» و آنگاه «أَعْمَى» می‌سازد. گاهی انسان يك چیز را دو چیز می‌بیند یا آن را منحرف می‌نگرد و گاهی هم به جایی می‌رسد که اصلاً چیزی را نمی‌بیند. (مراحل اخلاق در قرآن، ص ۱۰۷)

چون علل و اسباب ناهنجاری‌های اخلاقی، چه فردی و چه اجتماعی، از دنیا دوستی آغاز می‌گردد و با تزئین شیطان و پیدایش اخلاق رذیله تداوم می‌یابد و به زیبا دیدن زشتی‌ها و قفل شدن دل‌ها ختم می‌گردد، سفیران وحی با گفتار و کردار خویش، بنی آدم را از دنیاگرایی و پیروی از شیطان و نفس اماره به شدت برحذر داشته‌اند. برحذر داشتن از این دام بزرگ ابلیس، در نهج البلاغه بیش از دیگر منابع آمده است.

بینش‌های شیطان‌محور

مطابق کتاب و سنت، عامل بینش‌های نادرست و منتهی به کفر و شقاوت، رذائل اخلاقی است که با تکرار گناه، یعنی اعمال و رفتار برخاسته از حبّ نفس و طبیعت و خوی حیوانی پدید می‌آید و به تعبیر حضرت استاد، گناه چون سمی است که مجاری ادراک را می‌بندد، آنگاه راهی برای درمان نخواهد بود. از این رو نتیجه تلخ تداوم تبهکاری، کفر است: ﴿ثُمَّ كَانَ عِقَبَةَ الَّذِينَ آسَأُوا السَّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾ (سوره روم، آیه ۱۰) یعنی گناه عادی مستمر، به کفر منتهی می‌شود. (سیره رسول اکرم، ج ۹، ص ۳۵۷)

قرآن کریم درباره سبب تکذیب آیات حق و انکار قیامت می‌فرماید: ﴿وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ * إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسْطِيرُ الْأُولِينَ * كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾. (سوره مطففین، آیات ۱۲ - ۱۵) «قیامت را جز تجاوزگر آلوده دروغ نپندارد، همان کس که وقتی آیات حق بر او تلاوت شود، گوید: اسطورهای پیشینیان است. چنین نیست؛ بلکه دستاوردهایشان بر دل‌های آنان زنگار نهاده است. آنان در آن روز از پروردگارشان محجوبند.»

مطابق این آیات، ریشه انکار حق، خصلت تجاوزگری و آلودگی به معصیت

است. معصیت، اندک‌اندک، نقش‌ها و اثرهایی بر نفس می‌گذارد که حقیقت را نمی‌بیند. همین نایبایی در قیامت بروز می‌کند و مانع رؤیت جمال حق می‌شود. اینکه در احادیث می‌خوانیم: تا زبان آدمی مستقیم نشود، دلش مستقیم نمی‌گردد (نهج البلاغه، خ ۱۷۶، ص ۲۵۳)، یا می‌خوانیم: نظربه نامحرم تیری مسموم از شیطان بردل است (من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۸) به همین معنا است؛ یعنی هر گناهی اثری بر نفس می‌گذارد که با تراکم آنها، نفس صورتی دیگر به خود می‌گیرد و از درک حقیقت بازمی‌ماند. این بینش که آثار طبیعی اعمال است، به این جهت که تحت تدبیر خدا است، کیفر الهی نیز به حساب می‌آید.

ریشه بینش خدامحوری

همان‌گونه که بینش‌های غیر الهی، ثمرهٔ رذائل اخلاقی، صفات شیطانی و ملکات حیوانی است، بینش خدامحوری نیز ثمرهٔ فضائل اخلاقی، صفات و ملکات ربّانی است که به تدریج در پی اعمال و رفتار مطابق فطرت و شریعت پدید می‌آید. اگر آدمی به آنچه فطرت و شریعت فرمان داده است، عمل کند و از آنچه بازداشته پرهیز نماید، و پیوسته در این امر مراقبت کند و به دام تسویل شیطان و نفس اماره نیفتد، به تدریج صفحهٔ نفس که در آغاز پاک و دارای گرایش‌های مختلف بود، به فضایل اخلاقی و صفات ربّانی آراسته می‌گردد و بینش توحیدی و خدامحوری فطری مستحکم می‌گردد؛ معاد باوری، خطاناپذیری وحی، یقینی می‌شود و تمام توصیه‌های عقل و وحی در منظرش زیبا جلوه می‌کند. در این هنگام حقایق و معارف قرآن و سنت را در سطحی عالی درک می‌کند و از هدایت ویژه، شرح صدر، حکمت و علم ویژه برخوردار می‌گردد.

این حقیقتی است که کتاب و سنت آن را تبیین نموده و حیات طیبه را معلول آن دانسته است. اینکه خداوند، قرآن را برای هدایت متقین می‌داند (سورهٔ بقره، آیهٔ ۲) و فهم آن را مخصوص پاکان می‌خواند (سورهٔ واقعه، آیهٔ ۷۹) آن را شفا و رحمت برای مؤمنان معرفی می‌کند (سورهٔ فصلت، آیهٔ ۴) و اینکه تقوا را سبب فرقان می‌داند، (سورهٔ انفال، آیهٔ ۲۹) به این جهت است که گروه متقین به پیام فطرت و شریعت تن داده‌اند.

حکیمان و عارفان مسلمان با الهام از این دو منبع بی‌مانند به مقامات والایی نائل شده‌اند و یافته‌های خود را به منظور استفاده سایرین عرضه کرده‌اند؛ از جمله حکیمانی که در جای جای آثار مکتوبشان، رسیدن به حکمت و معرفت و بینش الهی را در پی ریاضات نفسانی و کسب صفات ربّانی مطرح کرده است، صدر المتألّهین است. صدرا بر این باور است که کمال انسانی در معرفت و تجرّد از محسوسات و رهایی از قید شهوت و غضب است و دستیابی به چنین مقامی از طریق وراثت، مجادلات کلامی و موشکافی‌های عقلانی ممکن نیست. معرفت، نوری است که در پی مجاهده و مبارزه با جهل، اخلاق ناپسند، دنیادوستی و مقام‌پرستی، از عالم قدس در دل مؤمن می‌تابد. (سفر، ج ۱، ص ۱۱) صدرا اعتقاد دارد که دل آلوده به معاصی و مشعوف به دنیا و زخارف آن و فریفته‌ی جاه و مقام، شایسته‌ی نور حکمت و معرفت نیست و تا وقتی آدمی حجاب‌های حاصل از اقوال و افکار را به کناری نزند و غبار معصیت را از خود نتکاند، در الهیات صاحب بصیرت نمی‌گردد و قابلیت ندارد که ظرف معارف شود. (مفاتیح الغیب، ص ۲۶) نیز اعتقاد دارد: خودبزرگ‌بینی و مقام‌دوستی، سدّ راه دل از فهم آیات حقّ و شهود واقعیت است. (تفسیر سوره جمعه، ص ۱۱۹)

جناب صدرا در تفسیر آیه ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾، نفس و روح انسان را به آئینه تشبیه کرده، می‌گوید: وقتی آدمی حجاب طبیعت را بردارد و زنگار معصیت را کنار بزند، نور ایمان هویدا می‌گردد و انسان حقایق ملکوت را شهود می‌کند؛ همانگونه که در آئینه صاف مثال خود را خوب می‌بیند. (تفسیر سوره واقعه، ص ۹)

این موضوع، یعنی ارتقای روح و جان آدمی و رسیدن به قلّه‌های معرفت و پدید آمدن بینش توحیدی محض در سایه تهذیب نفس، در آثار حضرت استاد جوادی آملی، که از مکتب صدرایی متأثر است، به طور برجسته به چشم می‌خورد. ایشان در سبب تقدیم تزکیه بر تعلیم در کتاب الهی: ﴿وَيَرْكَبُهُمْ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابُ﴾ (سوره جمعه، آیه ۲) اظهار می‌کند که تزکیه، تخلیه از رذایل و زدودن تیرگی‌ها از جان و تطهیر آن از عقاید

باطل است و تعلیم تحلیه نفس به فضایل است و تا رذایل نفسانی زدوده نشود، فضایل نفسانی جایگزین نمی‌شود. علم نور الهی است و این نور در آینه شفاف می‌درخشد، نه در آینه زنگارگرفته. از این رو تزکیه و غبارروبی از نفس، بر تحلیه و مزین کردن آن به نور الهی مقدم است. (تسنیم، ج ۷، ص ۱۰۳) ایشان نظریه منحصر بودن ابزار معرفت در حس و تجربه را مردود می‌شمارد و نظریه محققان دین‌باور را مبنی بر اینکه گذشته از حس و تجربه، طهارت روح و پرهیز از نفاق و عصیان، سهمی بسزا در ادراک حقایق به ویژه حقایق و حیانی دارد، تبیین و تأیید می‌کند. (همان)

از منظر ایشان، گرچه معرفت به این جهت که نسبت به عمل و تهذیب نفس ذی المقدمه و غایت است و به دنیا محدود نمی‌گردد و پس از مرگ نیز ادامه می‌یابد و شکوفاتر می‌شود، مهم‌تر از تهذیب است؛ لکن میوه شیرین عمل صالح و اخلاق نیک و تهذیب نفس است. (تسنیم، ج ۷، ص ۱۰۲)

حاصل اینکه از منظر حضرت استادجوادی آملی، علم حصولی شجره طوبایی است که در مدرسه غرس می‌شود و انسان سالک حلال و حرام و صحیح و باطل را می‌شناسد و به خودسازی می‌پردازد. محصول این علم حصولی، تهذیب نفس و فضایل اخلاقی است که معرفت شهودی میوه آن است. معرفت شهودی که غایت آفرینش است، معلول کتاب و درس نیست؛ بلکه معلول طهارت روح و تطهیر باطن است.

نتیجه‌گیری

حال که مسلم شد که از منظر دین، اعمال و رفتار آدمیان موجب پیدایش صفات و ملکات آنان است و بینش‌ها و گرایش‌ها، چه مثبت و چه منفی، معلول همین صفات و ملکات است و از سوی دیگر فرجام نیک و سعادت در گرو اخلاق و بینش است، روشن می‌شود که مهم‌ترین وظیفه و دل‌مشغولی هر فرد، باید خودسازی و تهذیب نفس باشد و از لحظه لحظه عمر خود مراقبت کند که مبادا به خسارت ابدی گرفتار شود.

منابع

١. قرآن کریم.
٢. جوادی آملی، عبدالله (١٣٧٩ ش)، تسنیم ج ٢، قم: نشر اسراء.
٣. _____ (١٣٧٩ ش)، مراحل اخلاق در قرآن، قم: نشر اسراء.
٤. _____ (١٣٨٣ ش)، سیره رسول اکرم، ج ٩، قم: نشر اسراء.
٥. _____ (١٣٨٨ ش)، حکمت عبادات، قم: نشر اسراء.
٦. سید رضی (١٤١٤ ق)، نهج البلاغه، انتشارات هجرت.
٧. صدرالمتألهین، صدرالدین محمدبن ابراهیم (١٩٨١ م)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
٨. _____ (١٤٠٢ ق)، تفسیر سورۀ واقعه و جمعه، انتشارات بیدار.
٩. _____ (١٣٦٣ ش)، مفاتیح الغیب، انجمن حکمت و فلسفه.
١٠. _____ (١٣٦٠ ش)، الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیه، مشهد: مرکز الجامعی للنشر.
١١. صدوق، محمدبن علی بن بابویه (١٤١٣ ق)، من لایحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
١٢. طباطبائی، سید محمد حسین (١٤١٧ ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
١٣. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (١٤٠٧ ق)، الاصول من الکافی، دارالکتب الاسلامیه.